

تحریری بر اصول فلسفہ و روش رئالیسم

علامہ سید محمد حسین طباطبائی

با پاورقی شہید مطہری قدس سرہما

جلد اول

دکتر محمد باقر شریعتی سبزواری

تقدیم به

روح پدر موحد و روحانی‌ام که به گونه‌ی ظریفی از
کودکی علاقه به حکمت و فلسفه را در قلب کوچکم
جای داد و به مادر ارجمندم که با فراهم ساختن
وسایل تحصیلاتم به این فهم تحقق بخشید و به
تمام دوستداران حکمت و فلسفه اسلامی در خارج و
داخل کشور، و به روح متعالی علامه طباطبائی و
شهید مطهری درود می‌فرستم.

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۱۳
مقدمه.....	۲۱

مقالهٔ اوّل: فلسفه چیست؟

فلسفه چیست؟.....	۴۵
تعریف لفظی فلسفه.....	۴۶
تطوّرات مفهوم فلسفه.....	۴۸
فلسفهٔ حسی اگوست کنت.....	۴۹
معنای متافیزیک.....	۵۲
معنای دیالکتیک.....	۵۳
علت احتیاج بشر به فلسفه.....	۵۵
دلیل اوّل.....	۵۶
دلیل دوم.....	۵۶
فایدهٔ فلسفه در دید ویل دورانت.....	۵۹
فرق فلسفه و علوم.....	۶۰
دلیل سوم.....	۶۱
رابطهٔ فلسفه با سایر علوم.....	۶۵
خلاصهٔ بحث.....	۶۸
فرق استنتاج و انتزاع.....	۷۰
رابطهٔ علم و فلسفه.....	۷۱
خدمت فلسفه به علوم.....	۷۲

۷۲	خدمت علم به فلسفه
۷۴	خلاصه مطلب
۷۵	خاتمه مقاله
۷۵	نکته ۱:
۸۳	نکته ۲:
۸۷	نکته ۳:
۸۸	سیر اجمالی از تطورات فلسفه
۹۰	مکاتب فکری در قلمرو اندیشه اسلامی
۹۰	روش شیخ اشراق و افلاطون
۹۱	ارکان فلسفه افلاطونی
۹۲	افلاطون و مثل
۹۳	روش های دیگر

مقاله دوم: فلسفه و سفسطه (رئالیسم و ایدئالیسم)

۹۷	امکان شناخت و جایگاه آن در فلسفه
۹۸	فلسفه و سفسطه (رئالیسم و ایدئالیسم)
۹۹	تاریخچه پیدایش سفسطه
۱۰۲	رئالیسم و ایدئالیسم
۱۰۷	جرج برکلی و نظریه وی
۱۰۹	فلسفه شوپنهاور
۱۱۴	توضیح مطلب
۱۱۴	اشکال سخن دکارت
۱۱۶	برخی از شبهات ایدئالیسم
۱۱۶	شبهه یکم:
۱۱۷	پاسخ شبهه یکم:
۱۱۸	شبهه دوم:
۱۱۹	پاسخ شبهه دوم:
۱۲۱	شبهه سوم:
۱۲۱	پاسخ شبهه سوم:

۱۲۳	شبهه چهارم:
۱۲۳	پاسخ شبهه چهارم:
۱۲۴	شبهه پنجم:
۱۲۴	پاسخ شبهه پنجم:
۱۲۶	نکته ۱:
۱۲۸	نکته ۲:
۱۲۹	تعبیرات مادیون از ادراکات (معلومات):
۱۳۴	دوام در قضا یا
۱۳۷	اطلاق و نسبیت مفاهیم
۱۳۸	عقاید جز میون و اقسام آنها
۱۴۰	نظریه ماتریالیست‌ها درباره ادراک
۱۴۱	علم حضوری و علم حصولی
۱۴۳	پرسش از دانشمندان دیالکتیک
۱۴۳	پاسخ دانشمندان دیالکتیک
۱۴۴	پاسخ ما
۱۴۶	پاسخ مجدد دانشمندان دیالکتیک
۱۴۶	پاسخ مجدد ما
۱۴۷	نکته ۳:
۱۵۰	نظریات بعضی از فلاسفه

مقاله سوم: علم و ادراک

۱۵۵	علم و ادراک
۱۵۵	مراتب ادراک
۱۵۹	تمثیل
۱۶۱	برگردیم به سوی مقصد اصلی
۱۶۲	یکم: عدم انطباق کوچک بر بزرگ
۱۶۳	دوم: اصل تحول ماده و عدم تغییر ادراکات
۱۶۴	سوم: انقسام ناپذیری
۱۶۵	خلاصه بیان

۱۷۳	اشکال
۱۷۵	پاسخ
۱۷۶	اشکال
۱۷۸	کمیّات متصله
۱۸۱	پاسخ اشکال
۱۸۳	برهان دیگر
۱۸۵	مراحل گوناگون احساس از دیدگاه روان‌شناسان
۱۸۶	نظریه روحی
۱۸۷	نظریه مادی
۱۸۸	نقد نظریه مادی
۱۹۰	استدلال بر مادی بودن حافظه
۱۹۱	پاسخ استدلال
۱۹۳	اشکال
۱۹۳	پاسخ
۱۹۵	اشکال
۱۹۵	پاسخ
۱۹۶	اشکال یا تقریر نظر مادیین
۱۹۷	پاسخ
۲۰۰	اشکال یا تقریر
۲۰۱	پاسخ
۲۰۱	اشکال
۲۰۲	پاسخ
۲۰۳	تتمیم اصل مقصد
۲۰۴	نظریه حسی
۲۰۶	دلیل روحیون بر تجرد روح
۲۰۹	تناقض گویی دکترارانی
۲۱۲	نتیجه
۲۱۳	اشکال یا تقریر
۲۱۳	پاسخ

آنچه در این مقاله به ثبوت رسید.....	۲۱۴
-------------------------------------	-----

مقاله چهارم: علم و معلوم (ارزش معلومات)

علم و معلوم.....	۲۱۷
مقدمه.....	۲۱۷
ارزش معلومات.....	۲۱۹
حقیقت یعنی چه؟.....	۲۱۹
تعریف های گوناگون حقیقت.....	۲۲۰
مفهوم سخن فلیسین شاله.....	۲۲۱
نقد تعریف فلیسین شاله.....	۲۲۱
پاسخ به انتقاد فلیسین.....	۲۲۲
نقد تعریف ویلیام جیمز.....	۲۲۳
نقد تعریف چهارم.....	۲۲۵
نزاع فلسفه و سفسطه.....	۲۲۷
۱. آیا حقیقت فی الجمله وجود دارد؟.....	۲۲۸
۲. میزان تشخیص حقیقت از خطا چیست؟.....	۲۲۹
۳. آیا ممکن است یک چیز هم حقیقت باشد و هم خطا؟.....	۲۳۰
۴. آیا حقیقت موقت است یا دایمی؟.....	۲۳۱
۵. آیا حقیقت متحول و متکامل است؟.....	۲۳۴
راه های اثبات تکامل حقیقت در نظر طرف داران ماتریالیسم دیالکتیک.....	۲۳۵
۶. چرا علوم تجربی یقینی نیست؟.....	۲۴۸
چرا فلسفه و ریاضیات یقینی است؟.....	۲۵۱
۷. آیا حقیقت مطلق است یا نسبی؟.....	۲۵۱
۸. آیا بین رولانیویسم و ماتریالیسم دیالکتیک از لحاظ ارزش معلومات فرق است یا نه؟.....	۲۵۴
سیر تاریخی عقاید و آرای دانشمندان.....	۲۵۷
پیدایش سوفیسم در یونان.....	۲۵۷
مکتب شکاکان.....	۲۵۸
عقیده قدما.....	۲۵۹
نظریه دکارت.....	۲۶۲

۲۶۵	نظریهٔ حسیون
۲۶۷	نظریهٔ کانت
۲۷۳	فرق نظریهٔ کانت و ماتریالیسم
۲۷۴	نظریهٔ هانری برگسن
۲۷۶	جمع‌بندی آرای دانشمندان
۲۷۷	علم و معلوم (ارزش معلومات)
۲۷۸	سخن سوفسطاییان دربارهٔ ارزش معلومات
۲۸۰	اشکال
۲۸۰	مقدمهٔ یک: تقسیم علم
۲۸۱	مقدمهٔ دو: تقسیم دیگر
۲۸۷	پاسخ اشکال
۲۸۹	حقیقت نسبی به تقریر دانشمندان مادی
۲۹۲	نتیجهٔ بحث
۲۹۳	خرده‌گیری
۲۹۷	پاسخ فلسفهٔ ما
۳۰۰	بررسی خطا
۳۰۶	خلاصهٔ نظریات ثابت شده
۳۰۷	پانوشته‌ها
۳۰۷	بدیهیات شش‌گانهٔ منطق
۳۱۰	اقسام قضیه

پیش‌گفتار

اگر تاریخ زندگی اقوام و ملت‌ها را از نظر بگذرانیم، خواهیم دید که یک سلسله مسائل و عقاید وجود دارد که از مقدس‌ترین مقدسات آن‌ها به شمار می‌رود. اگر مقدسات بشری را مطالعه کنیم، درمی‌یابیم که عقیده و شعاری برای جمعی مقدس است، ولی برای گروه دیگر نه تنها تقدسی ندارد، بلکه جزو خرافات می‌باشد؛ مثلاً ایمان به خالق جهان برای اکثر ملل جهان از عالی‌ترین مقدسات اعتقادی محسوب می‌گردد، ولی گروهی این عقیده را مولود جهل و ترس بشر و یا شرایط اجتماعی و اقتصادی می‌دانند و در نهایت تریاک مخدر معرفی می‌کنند! لیکن در میان همه مقدسات که برای انسان‌ها مطرح است، علم و دانش، تقدسی جهانی و همگانی دارد. به فرمایش امام علی علیه السلام:

«کفی بالعلم شرفاً أنه يدّعيه من لا يحسنه، و يفرح إذا نُسب إليه، و كفى بالجهل ذمّاً إنه يتبرأ منه من هو فيه»^۱ در شرف علم و دانش همین اندازه کافی است که حتی بی‌سواد هم ادعای دارا بودن آن را دارد و اگر به وی دانشمند بگویند، از این انتساب بسیار خوشحال می‌شود و در پستی جهل همین بس که جاهل آن را از خود دور می‌کند.»

انسان‌ها تابع هر مسلک و مرامی که هستند و از هر نژاد و تباری که باشند، به عظمت و قداست علم و معرفت اعتراف دارند. و در ادبیات ملت‌ها قداست علم و عالم به گونه‌های مختلف منعکس شده است. به قول شاعر:

آن را که علم و دانش و تقوا مسلم است	هر جا قدم نهد، قدمش خیر مقدم است
کس را به مال نیست بر اهل کمال فخر	علم است آن که مفخر اولاد آدم است
جاهل اگر چه جست مقدم، مؤخر است	عالم اگر چه زاد مؤخر، مقدم است

بدون شک علاقه اصلی انسان به دانش تنها برای رفع حواجی مادی نبوده و نیست، بلکه

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۰۷.

دانشمندان بزرگ در راه کشف اسرار علمی از همه لذایذ مادی چشم پوشیده و مرارت‌ها و تلخی‌های فراوانی چشیده و گردنه‌های خطرناکی را طی کرده‌اند. اساساً حس حقیقت‌جویی و انگیزه کنجکاوی و لذت‌های معنوی است که انسان را به کسب علم و معرفت وامی‌دارد تا از این رهگذر بر مشکلات و غوامض جهان فایق آید و بر فراز مراکز فرهنگی و مدارس علمی قرار گیرد و مانند خواجه طوسی این‌گونه نغمه سرایی کند:

لذات دنیوی همه هیچ است نزد من در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست
روز تنعم و شب عیش و طرب مرا غیر از شب مطالعه و روز درس نیست
و یا هم‌چون دانش‌پژوهان دینی و علمی، آهنگ «أَيْنَ الْمُلُوكِ وَأَيْنَ أُنْبَاءِ الْمُلُوكِ» را بر بام مدرسه‌ها سر دهد.

دانش به هر اندازه که زایل‌کننده شک باشد، به همان اندازه ارزش بیشتری خواهد داشت. همان‌گونه که هر چه کلی‌تر و جهان‌شمول‌تر باشد، شرفش افزون‌تر خواهد بود. معلومات انسان در همه زمینه‌ها در برابر مجهولاتش بسیار ناچیز است، ولی حیاتی‌ترین مسائلی که همواره توجه انسان‌ها را به خود معطوف داشته و می‌دارد، دانشی است که با نظام جهان و فلسفه خلقت انسان یا جهان بینی آنان ارتباط پیدا می‌کند؛ یعنی به همان سه سؤال مشهوری که در اشعار ذیل منعکس شده است:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود
به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم
مانده‌ام سخت عجب از چه سبب ساخت مرا

یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم
آدمی چه از عهده حل «معمای هستی» بر آید و چه بر نیاید، نمی‌تواند از کاوش‌های فکری درباره مبدأ و معاد باز ایستد. جنجال تسخیر ارواح و ارتباط با جنیان، تنویم مغناطیسی، علاقه وافر به کشف اسرار غیب و تحمل ریاضت‌های سنگین و طاقت فرسا، همه در این راستا صورت می‌گیرد. انسان از آغاز پیدایش همواره در صدد یافتن پاسخ‌هایی مناسب برای نیازهای درونی خویش بوده است. گرچه در بدو امر، شناخت او سطحی بوده، در سایه تکامل علم و عقل از ظواهر اشیا عبور و به عمق آن‌ها دست پیدا کرده و اندیشه‌اش را در بی‌نهایت و ابدیت به جولان در آورده است و این تلاش خستگی‌ناپذیر را تا پایان عمر ادامه می‌دهد. بشر می‌خواهد به علل و

عوامل اشیا پی‌بردد و نظام علیت و معلولیت را کشف کند. در واقع همین نیاز فطری و انگیزه‌های عقلانی است که فلسفه را به وجود آورده است.

از آن‌جا که فلسفه نیاز ذاتی و عقلی همهٔ انسان‌ها است، از این رو هیچ جامعه و نسلی نیست که به گونهٔ طبیعی و معمولی و یا اصطلاحی و علمی با فلسفه سر و کار نداشته باشد. نیاز شدید جامعه و نسل حاضر ما به فلسفه کاملاً مشهود است. گمراهی بسیار از اندیشمندان جوان بر اثر عدم آشنایی با متون فلسفهٔ اسلامی است.

فقدان یک متن روشن فلسفی، نابسامانی‌های فکری بسیاری برای روشن‌فکران ما فراهم ساخته است، در حالی که فلسفهٔ اسلامی، عالی‌ترین و عمیق‌ترین مکتب فلسفی در جهان به شمار می‌رود و می‌تواند هر گونه خلأ فکری و فرهنگی را برطرف سازد؛ ولی متأسفانه اکثر متون فلسفی موجود ما به شکل بسیار غامض و پیچیده و به زبان عربی تدوین گردیده است که فقط تعداد معدودی از افراد مطلع می‌توانند از آن بهره‌گیرند.

فیلسوفان قدیم معتقد بودند که باید فلسفه را از دسترس عموم خارج و در محدودهٔ تنگی محصور و محبوس کرد، به همین دلیل از مشکل‌نویسی و به کار بردن اصطلاحات پیچیده دریغ نکردند، به طوری که فلسفه را از زمین به آسمان بردند.

اما بزرگانی چون علامه طباطبائی و شهید مطهری تلاش کردند تا دوباره فلسفه را زمینی کنند: علامهٔ بزرگوار سید محمد حسین طباطبائی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم که بهترین متن فلسفی در زبان فارسی است، را به نگارش درآورد ولی این کتاب هم به علت مشکل و مجمل بودن نمی‌توانست برای کلیهٔ تحصیل‌کرده‌ها قابل فهم باشد، از این رو فیلسوف و اندیشمند بزرگ، شهید مطهری مصمم شد که پاورقی‌هایی بر آن بیفزاید. گرچه این پاورقی‌ها بسیار سودمند و مفید واقع شد، باز هم به دلیل اجمال متن و تفصیل پاورقی‌ها و نیز در بسیاری از موارد برای بریدگی مطالب پاورقی از متن نتوانست آن چنان‌که باید پاسخگوی خیل مشتاقان فلسفه باشد و فقط عدهٔ کمی از آن بهره‌مند گردیدند و بیشتر افراد محروم ماندند؛ به همین دلیل این جانب پس از بیست بار تدریس کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم در مجامع مختلف فرهنگی و علمی بر آن شدم که با شرح و تفسیر بیشتر و توضیح عبارت‌های مجمل و مشکل، آن را به صورت خودآموز درآورم و در اختیار علاقه‌مندان به فلسفه بگذارم تا کسانی که به اساتید فلسفه دسترسی ندارند بتوانند تا حدودی با برخی از مسائل مهم فلسفی و حکمت متعالیه آشنا شوند.

انگیزهٔ دیگری که بنده را بر این عمل وادار کرد، برخورد‌های فراوانی بود که با محققان جوان

به ویژه دانشجویان و فرهنگیان داشته‌ام و نیز تحقیقاتی که از علل انحراف‌ها و گرایش‌های الحادی شماری از آنان به عمل آورده‌ام و همچنین نظرخواهی‌هایی که از طبقات مختلف و عده‌ای از گروهک‌های نادم انجام گرفته است، همگی به یک حقیقت اعتراف کرده‌اند که انگیزه عمده جذب و گرایش آنان به فلسفه‌های مادی و التقاطی، تبلیغات گروهی و احساس نیاز به اتحاد جهان بینی فلسفی و فقدان یک متن روان و جامع از فلسفه اسلامی است که بتواند جهان‌بینی الهی را به روشنی تبیین کند.

چنین خلئی موجب گردید که نسل تحصیل کرده در مقابل زرق و برق فلسفه‌های وارداتی غرب و شرق نتواند مقاومت کند و مجذوب و مفتون افکار آنان گردد. گروه‌های چپ و التقاطی نیز این کمبود را احساس کردند و همواره سعی داشته و دارند که اصول فلسفه خود را به سبک ساده با نثری جذاب و ادبی و در قالب‌های گوناگون برای قشرهای مختلف جامعه حتی کارگران و نوجوانان بنویسند، ولی در جامعه اسلامی مایک متن فلسفی روشن با گستره زیاد که فراخور ظرفیت و استعداد دانشجویان و طبقات تحصیل کرده ما باشد، وجود ندارد و اگر هم هست، به صورت مبهم و مشکل نوشته شده است. مضافاً این که اگر متنی احیاناً در خور فهم عموم هم باشد، با طرح مسائل غیر ضروری و تطویل بی‌ثمر و نقادی‌های محققانه و خسته کننده، نتوانسته پایگاهی در میان اندیشمندان ما پیدا کند. البته در عصر انقلاب اسلامی که بازار را کد فلسفه و عرفان رونق قابل توجهی پیدا کرد، بعضی از شاگردان امام امت علیه السلام و علامه طباطبائی رحمته الله علیه در این راه گام‌های بزرگی برداشتند که همواره حوزه‌های علمیه از برکات آن‌ها بهره‌مند هستند، ولی هنوز هم مشکل هم‌چنان باقی است و نقاط ضعف بسیاری در نوشته‌های فلسفی ما به چشم می‌خورد. با این که امام راحل علیه السلام در فلسفه خواهی موجی ایجاد کرد، ولی دریغ که اسرار حکمت و عرفان را با خود به دار بقا برد و به زبان حال فرمود: گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش.

خوشبختانه علامه طباطبائی، که از سردمداران حرکت جدید فلسفه و عرفان به شمار می‌رود، این دانش را بیش از پیش در حوزه‌های علمیه و مراکز دانشگاهی مطرح کرد، آن‌گاه شاگرد شهیرش آیه الله مطهری و سایر شاگردانش این راه را تکمیل کردند.

علامه فقید با توجه به نیاز عصر، عالی‌ترین و جامع‌ترین متن فلسفی را به زبان فارسی نگاشت و شهید مطهری نیز با نوشتن مقدمه و پاورقی بر شکوه و جلال این مقاله‌ها افزود که هم اکنون نیز این متن کامل فلسفی در دسترس متخصصان فلسفه قرار دارد. یکی از امتیازات «اصول فلسفه و روش رئالیسم» این است که علامه فقید، اکثر ابتکارات و ابداعات خود را در این مقاله‌ها

مطرح کرده و به وسیله متفکران حاضر در جلسه، مورد نقد و تحلیل قرار داده است. به هر حال، برای ضرورت طرح این مسائل در جامعه و اصرار محافل درسی و تقاضای مکرر قشرهای مختلف که علاقه‌مند بودند این کتاب ارزنده به صورت خودآموزی چاپ و منتشر شود، این‌جانب به این موضوع ترغیب شد. آنان مدّعی بودند که مشکل اصول فلسفه و روش رئالیسم در این است که وقتی انسان متن را می‌خواند، پاورقی را فراموش می‌کند و به عکس وقتی به پاورقی منتقل می‌شود، متن را از دست می‌دهد. و در نهایت متحیر می‌ماند. این‌جانب پس از مشورت با اساتید فلسفه و دانشجویان و نیز تجربه‌های به دست آمده در طول تدریس، اصول فلسفه را به این شکل تنظیم و تشریح کرد تا بهتر مورد استفاده قرار گیرد. بعضی از خصوصیات این خودآموز بدین شرح است:

۱- هدف شهید مطهری، روشن ساختن عبارت‌های علامه طباطبائی رحمته‌الله نیست، بلکه مقصد اصلی وی، تشریح و تکمیل مباحثی است که در اصول فلسفه مطرح گردیده است؛ به همین دلیل قسمت‌هایی از متن کتاب را به حال خود رها کرده و تحلیل و تشریحی در مورد آن‌ها به عمل نیاورده است. این بنده با کمی بضاعت، سعی کرده آن قسمت‌ها را شرح و تکمیل کنم تا جملات علامه روشن‌تر شود.

۲- در عبارت‌های شهید مطهری - طبق توصیهٔ فرزند برومندشان - هیچ‌گونه تغییری انجام نگرفته است، ولی برای اتحاد و هم‌آهنگی با متن کتاب، ناگزیر تقطیع به عمل آمده و هر بخشی از پاورقی در کنار متن مناسب خود قرار گرفته است. هم‌چنین عناوینی نیز بر آن افزوده شده تا مطالب مجزا و برای خوانندگان مفیدتر باشد.

۳- در این خودآموز پاورقی‌های شهید مطهری با متن علامه آمیخته شده به‌طوری که متن واحد و یک پارچه‌ای پیدا کرده است تا خوانندگان دچار سردرگمی نشوند. پاورقی‌هایی که در ذیل صفحات آمده، مطالبی است که ارتباط اصولی با مباحث مطروحه ندارد؛ بخشی از آن‌ها مربوط به مفاهیم لغوی و اصطلاحی است و قسمتی نیز جنبهٔ تاریخی دارد که در فهم اصل مطلب چندان دخالتی ندارد. البته بعضی پاورقی‌ها جنبهٔ تکمیلی و تحلیلی دارد و برخی به صورت مقایسه با سایر مکاتب فلسفی تدوین شده است.

۴- امتیاز این کتاب بر سایر متون فلسفی در این است که ضروری‌ترین مسائل حکمت در مقایسه با مکاتب فلسفی غرب و شرق مطرح شده است و شهید مطهری با بیان جذاب و قلم شیوای خود مسائل فلسفه را به صورت ریاضی و طبیعی تبیین کرده است به گونه‌ای که ضرورت و نیاز جامعه به فلسفه، کاملاً ملموس گردیده است.

در ادامه مقاله‌ها بر خوانندگان روشن می‌شود که فلسفه به مفهوم صحیح و اصیل خود، یک سلسله اوهام و بافته‌های ذهنی نیست که فیلسوفان در حالت خلوت و تنهایی بافته باشند، بلکه فلسفه عبارت است از: یک سلسله معقولات کلی و قوانین اصولی که فیلسوفان، آن را از ادراکات کلی و ناب انسان‌ها گرفته و به صورت یک رشته مسائل عقلی به نام «فلسفه» تدوین کرده‌اند. همان‌گونه که فن موسیقی به کمک عقل هنرمندان از آهنگ پرندگان و برخورد نسیم با شاخ و برگ درختان و صدای جویباران و آوای انسان‌ها نشأت یافته و امروز به صورت علم و فن موسیقی در اختیار هنرجویان قرار گرفته است و یا ادبیات هر ملت، که از تکلم و تعبیرات آن ملت گرفته شده و به شکل علم نحو، صرف، معانی، بیان و بدیع در آمده است. فلسفه هم از این قانون مستثنا نیست، بلکه سلسله مسائلی است که از توجه به هستی، مراتب وجود، مبدأ هستی، اقسام وجود و هم‌چنین اصولی که حیات معقول انسان‌ها بر آن استوار می‌باشد؛ مانند ماهیت علوم، ارزش علوم، مبادی تصویری و تصدیقیه علم، نحوه وجود علم، کثرت و وحدت و ده‌ها مسائل دیگر کشف شده است.

ما و شما خوانندگان عزیز معتقدیم که غیر از ما و اندیشه ما، عالم خارجی هم وجود دارد، زمینی هست، آسمانی هست، بشری هست، و...؛ از همین نقطه، حرکت فلسفی آغاز می‌گردد که انسان را از راه سفسطه و سوفیسم جدا می‌کند. تجسس از علت‌ها، فرار از خطر‌ها، درمان بیماری‌ها، تصدیق و انکار قضایا و توجه به امور شدنی و نشدنی و مطالب دیگر، از مسائل فلسفی محسوب می‌گردد که فیلسوفان در کتاب‌های خود مطرح کرده و برهان‌های خود را بر آن پایه نهاده‌اند. البته ما انکار نمی‌کنیم که سلسله مسائلی در فلسفه وجود دارد که هیچ ربطی به این دانش ندارد و از علوم و فنون دیگر اقتباس گردیده و بر مبنای آن، مسائل دیگری تولّد یافته است؛ هم چون «عقول عشره»، «افلاک نه گانه» و مباحث «طبیعیات» که از علم هیئت و علوم طبیعی مایه گرفته است. به علاوه دخالت فلاسفه در علوم دیگر و جزئیات عوالم ماورای طبیعت و تفسیر و تحلیل‌های خاصی که به کمک عقل از مسائل شریعت به عمل آورده‌اند، پی‌آمدهای ناگواری به دنبال داشته و دست‌آویزی به دست مخالفان داده است، ولی این‌گونه موارد نادر نمی‌تواند به استحکام و ضرورت فلسفه آسیب و ضربه‌ای وارد آورد. همان‌گونه که تئوری‌های سست افرادی مانند لامارک، داروین، فروید و اگوست کنت نتوانست قداست و شکوه علم طبیعی را بشکند، فرضیه‌های کارل مارکس و سارتر و تدوین فلسفه علمی نیز نتوانست فلسفه را به علوم طبیعی تبدیل کند و آن را از استقلال و کلیت بپندارد.

۵- در این خودآموز سعی شده است که متن علامه طباطبائی با حروف درشت و پاورقی‌های

استاد شهید مطهری با حروف ریزتر چاپ شود تا هریک از عبارت‌ها مشخص گردد. نیمی از توضیحات بنده در خلال کلمات علامه طباطبائی قرار دارد و بخشی نیز به گونه مستقل و مجزا از شرح استاد شهید است. بعضی از مطالب شهید مطهری به پاورقی منتقل و با علامت (م) مشخص شده است.

۶- استقبال شایانی که از سوی قشرهای مختلف در طی تدریس به وجود آمد و نامه‌های فراوانی که از گروه‌های مختلف فکری و فرهنگی دریافت شد و صمیمانه و به دور از تظاهر و ریا گفتند: «روش رئالیسم ما را با دنیای جدیدی آشنا کرد و کلیه اتهامات و تشکیکاتی را که بر این فلسفه وارد آورده بودند، به‌طور طبیعی از ذهن ما خارج ساخت».

مرحوم آیه الله میرزا جواد آقای تهرانی بارها از نقش این مقالات در هدایت دانشجویان سخن به میان آوردند و مرا نیز مورد لطف و دعای خویش قرار دادند. اعتراف بسیاری از متفکران معاصر بر این که، حرکت فلسفی خود را با مطالعه این مجموعه آغاز کردند و به مراحل عالی رسیدند، انگیزه این جانب را بر شرح این مقالات تقویت کرد.

امید است این خودآموز برای عموم تشنگان فلسفه اسلامی مفید واقع شود و طلاب و دانشجویان ارجمند و فرهنگیان معظم، ضمن آشنایی با فلسفه متعالی بتوانند در حکمت نظری و عملی موفقیت چشمگیری به دست آورند و عظمت فلسفه اسلامی را بیش از پیش دریابند.

والسلام علی من اتبع الهدی

حوزه علمیه قم

محمد باقر شریعتی سبزواری

مقدمه

در میان همهٔ مقدسات بشر، «دانش» یگانه چیزی است که همهٔ افراد از هر نژادی و تابع هر طریقه و مسلکی، آن را مقدس می‌شمارند و به رفعت و عظمت و تقدس آن اعتراف دارند و حتی نادان‌ترین نادان‌ها نیز دانش را از آن جهت که دانش است، کوچک نمی‌شمارد و شایستهٔ تحقیر نمی‌داند. محبوبیت و احترام دانش نه تنها از آن جهت است که بهترین ابزار زندگی است و در مبارزهٔ حیاتی به انسان نیرو می‌دهد و توانایی می‌بخشد و تسلط او را بر طبیعت مستقر می‌سازد، زیرا اگر چنین بود می‌بایست انسان با آن چشم به دانش نگاه کند که هر ابزار و وسیلهٔ کار دیگری را می‌بیند.

تاریخ علم مقرون به رنج‌ها و محرومیت‌ها و مصایب و متاعبی است که دانشمندان در راه کسب علم تحمل کرده‌اند و زندگی مادی را بر خویش تلخ ساخته‌اند و اگر علاقه‌مندی انسان به دانش، تنها به منظور رفع حوائج مادی زندگی بود، پس این همه از خود گذشته‌گی‌ها و صرف نظر کردن از عیش و لذت‌ها و خوشی‌های زندگی در راه علم چرا؟ پیوند علم با روح بشر بالاتر از این پیوندهای پست و حقیری است که ابتدا تصور می‌رود. دانش به هر اندازه که یقینی‌تر و شکننده‌تر شک و ریب و جهالت باشد و به هر اندازه که کلی‌تر و عمومی‌تر و پردهٔ بزرگ‌تری را کنار بزند، اهمیت و مطلوبیت بیشتری دارد.

در میان همهٔ مجهولاتی که انسان آرزوی دست یافتن به آن‌ها را دارد، یک رشته از مسائل است که از این لحاظ در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد و آن‌ها همان مسائل مربوط به نظام کلی عالم و جریان عمومی امور جهان و رمز هستی و راز دهر می‌باشد.

انسان خواه از عهده برآید و خواه بر نیاید، نمی‌تواند از کاوش و فعالیت فکری دربارهٔ آغاز و انجام جهان، مبدأ و غایت هستی، حدوث و قدم، وحدت و کثرت، متناهی و نامتناهی، علت و معلول، واجب و ممکن و آنچه از این قبیل است خودداری کند و همین خواهش فطری است که

فلسفه را برای بشر به وجود آورده است.

فلسفه، سراپای هستی را جولان‌گاه فکر بشر قرار می‌دهد و عقل و فکر انسان را بر روی بال و پر خود می‌نشانند و به سوی عوالمی که منتهای آرزو و غایت اشتیاق انسان، سیر در آن عوالم است، پرواز می‌دهد. تاریخ فلسفه با تاریخ فکر بشر توأم است، لهذا نمی‌تواند یک قرن و زمان معین و یا یک منطقه و مکان معین را به عنوان مبدأ و منشأ اصلی پیدایش فلسفه در روی زمین معرفی کرد؛ بشر به حکم خواهش فطری خویش هر وقت و در هر جا که مجال و فرصتی برای تفکر پیدا کرده است، از اظهار نظر درباره نظام کلی عالم خودداری نکرده است و تا آن‌جا که تاریخ می‌تواند نشان بدهد در بسیاری از نقاط جهان؛ مانند: مصر، ایران، هند، چین و یونان، فلاسفه و متفکرین بزرگ ظهور کرده‌اند و مکاتب فلسفی مهمی به وجود آورده‌اند و از دوران‌هایی که فاصله تاریخی زیادی با ما ندارد و دست تطاول ایام نتوانسته است تمام آثار آن دوره‌ها را محو کند، کم و بیش آثار فلسفی باقی مانده است.

از آثار دوره‌های بالنسبه قدیم، از همه بیشتر و بهتر، آثار نهضت عظیم علمی و فلسفی یونان، که تقریباً از دو هزار و ششصد سال قبل آغاز می‌شود، باقی مانده است، زیرا از آن وقت تا کنون فترتی که موجب محو و نابودی کلی آن آثار بشود حاصل نشده است. آن نهضت فکری که در کرانه‌های آسیای صغیر و یونان پدید آمد، در اسکندریه تعقیب شد و هنگامی که حوزه اسکندریه و آتن رو به نابودی و اضمحلال کلی می‌رفت و ژوستی نین، امپراتور روم شرقی در سال ۵۲۹ میلادی دستور تعطیل دانشگاه‌ها و بستن درهای مدارس آتن و اسکندریه را داد و دانشمندان از بیم، متواری شدند و حوزه‌های تدریس و تعلیم به هم خورد، در یک قطعه دیگر جهان، نهضت دیگری با طلوع اسلام آغاز شد و مقدمات مدتیت جدید و عمیق دیگری فراهم آمد.

در اثر تشویق و تجلیلی که از طرف پیشوای عظیم‌الشأن اسلام و اولیای بزرگواران دین از مقام دانش و دانشجویی شد، شعله طلب علم، دو مرتبه در دل‌ها روشن گشت تا آن که تمدن وسیع و عظیم اسلامی به وجود آمد، رشته‌های مختلف علوم تدوین و تنظیم شد، کتاب‌ها از زبان‌های مختلف و بیش از همه، کتب یونانی ترجمه شد، مدارس و دانشگاه‌ها از نو تأسیس گشت، کتاب‌خانه‌ها پدید آمد، شهرهای بزرگ کشور پهناور اسلامی مهد علوم و محل آمد و شد محصلین گشت. از اروپای فعلی و سایر نقاط جهان دانشجویان به کشورهای اسلامی اعزام شدند، تا آن که بالأخره پس از گذشت چند قرن، تحول جدید اروپا پدید آمد و در عالم علم و دانش، رخ داد آنچه رخ داد؛ ولی چیزی که از نظر تاریخ مسلم است این است که، یونان قدیم نیز

سرمایه‌های اصلی معلومات خویش را مدیون مشرق زمین است و دانشمندان بزرگ آن‌جا مسافرت‌ها به مشرق کرده‌اند و از اندوخته‌های دانشمندان شرقی بهره‌مند گشته و پس از عودت، در وطن خود منتشر ساخته‌اند.

ما نمی‌خواهیم در این مقدمه به معرفی فلسفه باستانی مشرق و مقدار بهره‌ای که یونان باستان از آن برده است و یا معرفی فلسفه ده قرن پیش اسلامی و میزان استفاده‌هایی که اروپای جدید از آن کرده است و یا به بحث در مقدار میراثی که از یونانیان به مسلمین رسید و تحولاتی که در دوره اسلامی پیدا کرد و این که مسلمین، فلسفه یونان را به چه صورتی در آوردند و چه اندازه از خود بر آن افزودند، بپردازیم، زیرا علاوه بر این که اگر بنا شود از روی سند و تحقیق در این موضوعات قضاوت شود، احتیاج به صرف وقت‌های زیاد و نوشتن کتاب‌های مستقل دارد [و] با موضوع کتاب حاضر ارتباط زیادی ندارد.

آنچه با کتاب حاضر نسبتاً ارتباط بیشتری دارد و به علاوه کم‌تر درباره آن گفتگو شده است، یک معرفی اجمالی از فلسفه اسلامی از سه قرن و نیم پیش تا کنون می‌باشد که متأسفانه، کما هو حقه، هنوز در جهان معرفی نشده است و قهراً از طرف طبقه جوان و تحصیل کرده‌های جدید خودمان نیز - که معمولاً اطلاعاتشان در این زمینه‌ها از طرق اروپایی است - توجهی که می‌بایست به آن نشده است.

این فلسفه که موسوم است به «حکمت متعالیه» به وسیله صدرالمألهین شیرازی مشهور به ملا صدرا در قرن یازدهم هجری تأسیس شد و از آن به بعد محور تمام تعلیمات فلسفی در ایران، تحقیقاتی بود که این دانشمند در مسائل مهم فلسفی به عمل آورده است.

تحقیقات صدرالمألهین بیشتر در فلسفه اولی و حکمت الهی است. ملاصدرا آنچه در این زمینه از قدمای یونان و بالأخص افلاطون و ارسطو رسیده بود و آنچه حکمای بزرگ اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی و شیخ اشراق و غیرهم توضیح داده بودند یا از خود افزوده بودند و آنچه عرفای بزرگ با هدایت ذوق و قوت عرفان یافته بودند، به خوبی هضم کرد و از نو اساس جدیدی را پیریزی کرد و آن را بر اصول و قواعدی محکم و خلل ناپذیر استوار کرد و از جنبه استدلال و برهان، مسائل فلسفه را به صورت قواعد ریاضی در آورد که هریک از دیگری استخراج و استنباط می‌شود و به این وسیله فلسفه را از پراکندگی طرق استدلال بیرون آورد.

از زمان ارسطو - که بر خلاف نظریات استادش (افلاطون) قیام کرد - پیوسته دو مکتب و دو مشرب فلسفی به موازات یک‌دیگر سیر می‌کرد که افلاطون و ارسطو هریک نماینده یکی از این دو مشرب فلسفی بودند و در هریک از دوره‌ها، هریک از این دو مشرب فلسفی پیروانی

داشتند. در میان مسلمین نیز این دو مشرب به نام مشرب اشراق و مشرب مشاء معروف بود و دو هزار سال مشاجرات فلسفی بین آن دو دسته، چه در یونان و چه در اسکندریه و چه در میان مسلمین و چه در اروپای قرون وسطی، ادامه داشت؛ ولی صدرالمتألهین با اساس جدیدی که از نو پیریزی کرد، به این مشاجرات دو هزار ساله خاتمه داد به طوری که بعد از او دیگر مکتب اشراق و مکتب مشاء در مقابل یکدیگر معنا ندارد و هر کس که بعد از وی آمده و با فلسفه وی آشنایی پیدا کرده، مشاجرات دو هزار ساله اشراقی و مشایی را خاتمه یافته دیده است.

فلسفه صدرالمتألهین علاوه بر آن که از جنبه‌هایی بدیع و بی‌سابقه است، نتیجه زحمات هشتصد ساله محققین بزرگی است که هر یک از آن‌ها در جلو بردن فلسفه سهیم هستند. با همه این احوال، مطابق گواهی خاورشناسان، متأسفانه تا الآن که تقریباً چهار قرن از بدو پیدایش این فلسفه می‌گذرد، هنوز در اروپایک معرفی صحیحی، ولو اجمالاً، از آن نشده است.

پروفسور ادوارد براون،^۱ مستشرق معروف انگلیسی (متوفی در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی) که عمر خویش را صرف مطالعه درباره ایران و تاریخ ایران کرده است، در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران می‌گوید: «با وجود شهرت و رواج فلسفه ملاصدرا در ایران فقط دو خلاصه سطحی و ناقص از طریقه فلسفی او در السنه اروپایی دیده‌ام».

کنت گوینو^۲ چند صفحه راجع به عقاید ملاصدرا نگاشته، اما معلومات او ظاهراً بالتمام از درس شفاهی معلمینش در ایران مأخوذ بوده و معلمین هم علی‌الظاهر اطلاع کاملی نسبت به آن عقاید نداشته‌اند. گوینو در پایان شرحی که راجع به ملاصدرا نوشته، می‌گوید: طریقه حقیقی ملاصدرا عیناً متخذ از ابوعلی سینا است، در صورتی که صاحب «روضات الجنات» راجع به ملاصدرا می‌نویسد: «کان... منقحاً أساس الإشراق بما لا مزید علیه، و مفتحاً أبواب الفضيحة علی طریقه المشاء و الرواق». تعریف مختصرتر، ولی جدی‌تر و صحیح‌تر که از مذهب ملاصدر نموده‌اند آن است که شیخ محمد اقبال (دکتر اقبال پاکستانی) کرده است.

ایضاً ادوارد براون در همان کتاب می‌نویسد: «مشهورترین کتب ملاصدرا، اسفار اربعه و شواهد الربوبیه است». و در پاورقی، تذکر می‌دهد که «کنت گوینو در معنای اسفار که جمع «سفر» یعنی کتاب است، اشتباه کرده و آن را جمع سَفَر گرفته». در کتاب مذاهب و فلسفه‌های آسیای وسطی صفحه ۸۱ می‌نویسد: «ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع به مسافرت (سفرنامه) نوشته است».

1. Edward Brown.

2. Conte de Gobineau.

کتابی که مرحوم اقبال پاکستانی به زبان انگلیسی هنگام تحصیل در دانشگاه کمبریج به نام «توسعه حکمت در اسلام» منتشر کرده است، به دست نیامده ولی قدر مسلم این است که بسیار مختصر و ناچیز بوده است.

این دو نفر (کنت گوینو و ادوارد براون) از مستشرقین بزرگ به شمار می‌روند. دانشمند متتبع، مرحوم شیخ محمد خان قزوینی که خود در حدود سی سال در کتابخانه‌های مختلف اروپا مشغول مطالعه بوده است و با بسیاری از خاورشناسان رابطه نزدیک و صمیمی داشته است، در مقاله‌ای که در مجله «ایران‌شهر» چاپ برلین به مناسبت فوت ادوارد براون منتشر کرده و جزء «بیست مقاله» ایشان ضبط شده است، درباره ادوارد براون می‌گوید:

«مابین مستشرقین اروپا و امریکا هیچ کس این همه زحمت درباره ادبیات ایران نکشیده است و مخصوصاً به ادبیات و ذوقیات و معنویات ایران؛ یعنی به افکار حکما و عرفا و ارباب مذاهب این مملکت این اندازه محبت خالص و صمیمی از اعماق قلب نداشته است».

ایضاً در همان مقاله، راجع به کنت گوینو می‌نویسد: «وی از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات در مواضع فلسفی و اجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره و مؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخ، معروف به «گوینیسیم» که مخصوصاً در آلمان پیروان زیاد دارد. وی در سنوات ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ هجری قمری به سمت نیابت اول سفارت فرانسه در طهران و در سنوات ۱۲۷۸ - ۱۲۸۰ به سمت وزیر مختاری همان دولت در همان شهر اقامت داشته است».

چنان که ملاحظه می‌فرمایید یکی از این دو مستشرق بزرگ، صدرالمتألهین را تابع مکتب مشاء معرفی می‌کند و دیگر در مقام رد قول او به مسطورات یکی از کتب تواریخ و تراجم (روضات الجنات) استناد می‌کند؛ یکی می‌گوید: اسفار، سفرنامه است، دیگری می‌گوید: اسفار - جمع سفر - به معنای کتاب است و اگر این دو نفر شخصاً ورق اول اسفار را مطالعه کرده بودند، می‌دانستند که اسفار نه جمع سفر است و نه سفرنامه است.

آن معلم شفاهی که ادوارد براون می‌گوید که به گوینو در ایران فلسفه ملاصدرا را تعلیم می‌کرده است، علی‌الظاهر یک نفر یهودی بوده است به نام ملا لاله زار و با کمک و معاونت او بوده که رساله گفتار دکارت را به فارسی ترجمه کرده است.

گوینو در همان کتاب در ضمن شرح حال صدرالمتألهین، از استاد وی فیلسوف عظیم الشأن میر محمد باقر داماد به عنوان یک نفر «دیالکتیسین» (جدلی) یاد می‌کند و پس از آن که رفتن ملاصدرا را به درس میرداماد به اشاره شیخ بهائی نقل می‌کند، به نتیجه تحصیلات ملاصدرا

نزد میرداماد این طور اشاره می‌کند: «و پس از چند سال به فصاحت و بلاغتی که در او سراغ داریم رسید».

غرض ما انتقاد از روش مستشرقین نیست، زیرا این انتظار بی‌جایی است از ماکه از افراد ملل بیگانه توقع داشته باشیم که آن‌ها بیایند و مثلاً فلسفه و علوم یا مذهب یا ادبیات یا تاریخ ما را توضیح دهند و به جهان معرفی کنند. در زبان عربی، این مثل معروف است: «ماحك ظهري مثل ظفري؛ یعنی هیچ چیزی مانند سرانگشت خودم پشتم را خارش نمی‌دهد». اگر مردمی راستی علاقه‌مند باشند که خود را بشناسانند و تاریخ یا ادبیات یا مذهب یا فلسفه خود را به جهانیان معرفی کنند، تنها راهش این است که این کار به وسیله خودشان انجام بگیرد. افراد ملل بیگانه اگر فرضاً با کمال بی‌غرضی و علاقه‌مندی دست به این کار بزنند، بالأخره در اثر عدم آشنایی کامل، گرفتار اغلاط و اشتباهات بزرگی می‌شوند؛ چنان که صدها از این اشتباهات در مورد بیان تاریخ یا معرفی آداب و عادات ساده رسمی رخ داده است تا چه رسد به فلسفه که تخصص فنی لازم دارد و تنها دانستن زبان و مراجعه به کتب کافی نیست.

برای کسانی که به عملیات خاورشناسان اعتقاد راسخ دارند، به عنوان نمونه این قسمت را نقل می‌کنیم: همین کنت گوینو سابق الذکر که در زمان ناصر الدین شاه در ایران اقامت داشته و زبان فارسی را خوب تکلم می‌کرده، در کتابی که به نام «سه سال در ایران» به زبان فرانسه منتشر کرده و به فارسی ترجمه شده است، آن جا که کیفیت احوال پرسی ایرانیان را شرح می‌دهد، می‌گوید:

«پس از آن که شما و صاحب خانه و جمیع حضار نشستید، شما به طرف صاحب خانه رو می‌کنید و می‌گویید: آیا بینی شما فربه است؟ صاحب خانه می‌گوید: در سایه توجّهات باری تعالی بینی من فربه است، بینی شما چه‌طور؟ ... من در بعضی مجالس دیده‌ام که حتی پنج مرتبه این را از یک نفر سؤال کرده‌اند و او پاسخ داده است و حتی شنیدم در توصیف... (یکی از علمای تهران) می‌گفتند که از بزرگ‌ترین خصایلش این بود که وقتی به ملاقات یکی از بزرگان می‌رفت، نه تنها در خصوص بینی وی و متعلقات وی پرسش می‌نمود، بلکه راجع به بینی تمام نوکرها و حتی دربان، استفسار می‌کرد».

ملاحظه کنید که این مرد در اثر عدم آشنایی کامل به تعبیرات زبان فارسی و گمان این که در جمله «دماغ شما چاق است؟» منظور از کلمه دماغ، بینی و منظور از چاقی، فربهی است، دچار چه اشتباهی شده و به چه صورت مسخره‌آمیزی آن را نقل کرده است. قطعاً کنت گوینو در بیان این جمله، غرض سویی نداشته و تنها عدم آشنایی کامل به تعبیرات فارسی او را

به این اشتباه انداخته است.

وقتی که در مقام معرفی آداب و عادات رسمی این‌گونه اشتباهات رخ می‌دهد، در مورد افکار فلسفی چه انتظار می‌توان داشت. ما می‌دانیم در خود ایران که مهد پرورش افکار کسانی مانند بوعلی و صدرالمآلهین است، در تمام دوره‌ها فضایی که مایل بودند با آن افکار آشنایی کامل پیدا کنند، سال‌ها از عمر خویش را صرف این کار می‌کردند؛ آخر کار در میان هزاران محصل فقط افراد معدودی بودند که واقعاً از عهده این کار برمی‌آمدند و غالباً عده آن‌ها از عدد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کرد. بنابراین چگونه ما می‌توانیم اطمینان پیدا کنیم که فلسفه ده قرن پیش اسلامی و افکار ابن سینا مثلاً همان‌طور که مفهوم شاگردان خودشان بوده، در ترجمه‌هایی که از آن‌ها شده است، منعکس گردیده است.

مقارن زمانی که صدرالمآلهین در ایران مشغول زیر و رو کردن فلسفه و ریختن طرح جدیدی بود (قرن یازدهم هجری و شانزدهم میلادی)، در اروپا نیز جنبش علمی و فلسفی عظیمی که مقدماتش از چند قرن پیش از آن فراهم شده بود، پدید آمد و درست همان زمانی که صدرالمآلهین در حال انزوا و خلوت به تفکر و ریاضت پرداخته بود و مدتی کوهستان قم را برای این کار انتخاب کرده بود تا بهتر بتواند افکار وسیع خویش را به رشته تحریر در آورد، در اروپا دکارت فرانسوی نغمه جدیدی از خود ساز کرد، ربنه تقلید را از گردن خویش دور افکند و راه نوی پیش گرفت و چندین سال در گوشه‌ای از «هلاند» انزوا و گوشه نشینی اختیار کرد و فارغ از امور زندگانی، روزگار خویش را وقف امور علمی کرد.

از زمان دکارت به بعد، اروپا به سرعت سرسام آوری به کشفیات علمی نایل گشت. در تمام رشته‌های علمی، طریق تحقیق عوض شد و مسائل جدیدی پدید آمد. علاوه بر دانشمندی که در رشته‌های علوم طبیعی و ریاضی پیدا شدند.

فلاسفه بزرگی نیز هر یک پس از دیگری ظهور کردند و فلسفه را وارد مراحل تازه‌ای کردند. در فلسفه جدید اروپا به مسائلی که سابقاً در قرون وسطی مورد توجه بود کم‌تر توجه می‌شود و در عوض، یک عده مسائل جدید که کم‌تر مورد توجه قدما بود مطرح می‌شود.

در اروپا از زمان دکارت تا عصر حاضر، مکاتب فلسفی گوناگونی پدید آمده، هر دسته پیرو یک مکتب خاصی شده‌اند؛ برخی به فلسفه عقلی پرداخته‌اند و برخی دیگر از دریچه علوم تجربی به فلسفه نظر کرده‌اند؛ بعضی مسائل فلسفه اولی و حکمت الهی را قابل بحث و تحقیق دانسته و در این زمینه آرا و نظریاتی ابراز داشته‌اند و بعضی دیگر مدعی شده‌اند که اساساً بشر از درک این مسائل عاجز است و آنچه تاکنون نفیاً یا اثباتاً در این زمینه گفته شده بلا دلیل

بوده است. گروهی در عقاید خود الهی شده‌اند و گروهی مادی.

روی هم رفته در آن فنی که از قدیم به عنوان «فلسفه حقیقی» یا «علم اعلا» شناخته شده است؛ یعنی فن تحقیق در نظام کلی عالم و توضیح سرپای هستی در اروپا، چه در قرون وسطی و چه در دوره جدید، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل نشده است و یک سیستم قوی و قانع کننده‌ای که فلسفه را از تشتت و تفرق و پراکندگی نجات بخشد، به وجود نیامده و همین امر موجب پیدایش مشرب‌های ضد و نقیض در اروپا شده است. و آنچه هم از تحقیقات اروپایی قابل ملاحظه و شایسته تحسین و تمجید است و به نام مسائل فلسفی معروف است، در حقیقت مربوط به فلسفه نیست، بلکه مربوط به ریاضیات یا فیزیک یا روان‌شناسی است.

والحق باید انصاف داد که فلاسفه اسلامی بیشتر همت خویش را صرف تحقیق در این فن کرده‌اند، خوب از عهده این کار بر آمده‌اند و فلسفه نیمه کاره یونان را تا حد زیادی جلو برده‌اند و با آن که فلسفه یونان، در ابتدای ورود در حوزه اسلامی مجموعاً بیش از دوست مسئله نبود، در فلسفه اسلامی بالغ بر هفتصد مسئله شده است و علاوه، اصول و مبانی و طرق استدلال، حتی در مسائل اولیه یونان به کلی تغییر کرده و مسائل فلسفه تقریباً خاصیت ریاضی پیدا کرده؛ این خصوصیت در فلسفه صدرالمتهالین کاملاً هویدا است و باید انصاف داد که در این جهت، تقدم با دانشمندان اسلامی است. این‌ها مطالبی است که در ضمن این سلسله مقالات با اسناد و دلایل، بر خواننده محترم روشن خواهد گشت.

مدتی است که موج فلسفه اروپا به ایران هم رسیده و کم و بیش رسالات فلسفی از زبان‌های اروپایی به فارسی ترجمه شده است و شاید اولین نشریه فلسفی جدید به زبان فارسی، ترجمه رساله «گفتار» دکارت است که در یک قرن پیش به وسیله کنت گوینو و دستیاری بعضی، ترجمه شده و البته بعدها هر چه بیشتر صیت علوم غربی پیچید، نام علما و فلاسفه غرب هم بیشتر بر سر زبان‌ها افتاد و به تدریج کتابها و رساله‌های بیشتری به زبان فارسی منتشر شد و عده‌ای هم از طریق رسالات و مجلات عربی از نظریات جدید آگاه می‌شدند. و با این که مدتی است که توجه علاقه‌مندان جلب شده است که عقاید و آرای جدید در فلسفه قدیم وارد شود و بین نظریات جدید و نظریات فلاسفه اسلامی مقایسه شود، متأسفانه تاکنون این منظور عملی نگردیده و از آن زمان تاکنون آنچه رسالات فلسفی نشر یافته، یا صرفاً به سبک قدما بوده و احیاناً در مسائل مرتبط به طبیعیات و فلکیات هم که نظریات جدید به کلی مخالف آن‌ها است، باز از سبک قدیم پیروی شده و یا آن که صرفاً جنبه نقل و ترجمه نظریات جدید را داشته است و چون که طریق تحقیق و سبک ورود و خروج فلاسفه جدید با قدما اختلاف کلی دارد و

از طرف دیگر بیشتر مسائلی که در فلسفه جدید کم‌تر به آن‌ها توجه شده یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و در عوض مسائل دیگری در این فلسفه مطرح شده که قدم‌کم‌تر به آن توجه داشته‌اند یا اصلاً توجه نداشته‌اند، از خواندن و مطالعه این دو رشته کتب فایده و نتیجه‌هایی که منظور اهل فضل است حاصل نشده است.

از این رو کتاب حاضر، که جلد اول آن از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد، به هیچ یک از دو سبک نگارش فلسفی که در بالا شرح داده شد، نگارش نیافته؛ این کتاب مشتمل بر یک دوره مختصر فلسفه است، مهمات مسائل فلسفه را بیان می‌کند و سعی شده است که حتی الامکان ساده و عمومی فهم باشد تا جمیع اشخاصی که ذوق فلسفی دارند با داشتن اطلاعات مختصری به فراخور حال خود استفاده کنند و لذا از ذکر دلایل و براهین متعدد در هر مورد خودداری شده و برای اثبات هر مدعا، ساده‌ترین راه‌ها و بسیط‌ترین براهین انتخاب شده است.

در این کتاب در عین این که از تحقیقات گران‌بهای هزار ساله فلسفه اسلامی استفاده شده است، به آرا و تحقیقات دانشمندان بزرگ اروپا نیز توجه کامل شده.

در این کتاب، هم مسائلی که در فلسفه قدیم نقش عمده را دارد و هم مسائلی که در فلسفه جدید حایز اهمیت است، مطرح می‌شود و چنان که در جای خود توضیح می‌دهیم، در ضمن این کتاب به قسمت‌هایی برخورد خواهد شد که در هیچ یک از فلسفه اسلامی و فلسفه اروپایی سابقه ندارد؛ مانند معظم مسائلی که در مقاله پنجم حل شده و آنچه در مقاله ششم بیان شده است.

در مقاله ششم با طرز بی‌سابقه‌ای به نقادی دستگاه ادراکی و تمیز و تفکیک ادراکات حقیقی از ادراکات اعتباری پرداخته شده است. در این مقاله، هویت و موقعیت ادراکات اعتباری نشان داده می‌شود و فلسفه از آمیزش با آن‌ها برکنار داشته می‌شود. و همین آمیزش نابه‌جا است که بسیاری از فلاسفه را از پا در آورده است.

در این کتاب، در عین این که فلسفه حریم خود را حفظ کرده، با علوم، مختلط نمی‌شود؛ رابطه فلسفه و علم، محفوظ مانده است، ولی رابطه فلسفه با طبیعیات و فلکیات قدیم به کلی قطع شده و لَدی الاُقتضاء از نظریات علمی جدید استفاده می‌شود.

مؤلف کتاب حاضر حضرت استاد علامه (دام بقاؤه) که سال‌ها از عمر خویش را صرف تحصیل و مطالعه و تدریس فلسفه کرده‌اند و از روی بصیرت به آرا و نظریات فلاسفه بزرگ اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی و شیخ اشراق و صدرالمتألهین و غیرهم احاطه دارند و به علاوه، روی عشق فطری و ذوق طبیعی، افکار محققین فلاسفه اروپا را نیز به خوبی از نظر گذرانیده‌اند و

در سنوات اخیر علاوه بر تدریس‌های فقهی، اصولی و تفسیری، یگانه مدرس حکمت الهی در حوزه علمیّه قم می‌باشند و خود این جانب؛ قسمتی از تحصیلات فلسفی خود (الهیات شفای بوعلی) را از محضر ایشان استفاده کرده است، سال‌ها است در این فکر هستند که به تألیف یک دوره فلسفه پردازند که هم مشتمل بر تحقیقات گرانمایه هزار سألّه فلسفه اسلامی باشد و هم آرا و نظریات فلسفی جدید، مورد توجه قرار گیرد و این فاصله زیاد که بین نظریات فلسفی قدیم و جدید ابتداءً به نظر می‌رسد و این دو را به صورت دو فن مختلف و غیر مرتبط به هم جلوه گر می‌سازد، مرتفع شود و بالأخره به صورتی در آید که با احتیاجات فکری عصری بهتر تطبیق شود و مخصوصاً ارزش فلسفه الهی که جلودار آن دانشمندان اسلامی هستند و فلسفه مادی در تبلیغات خود دوره آن را خاتمه یافته معرفی می‌کند، به خوبی روشن شود.

نشریات روز افزون فلسفی اخیر و توجه جوانان روشن فکر ما به آثار فلسفی دانشمندان اروپا که هر روز به صورت ترجمه یا مقاله و رساله در عالم مطبوعات ظاهر می‌شود - و این خود نماینده روح کنجکاو و حقیقت جوی این مردم است که از هزارها سال پیش سابقه دارد - و از طرف دیگر انتشارات مجهز به تبلیغات سیاسی و حزبی فلسفه مادی جدید (ماتریالیسم دیالکتیک)، بیش از پیش حضرت معظم له را مصمم نمود که در راه مقصود خود گام بردارند. لهذا از چند سال پیش ابتداءً به تشکیل یک انجمن بحث و انتقاد فلسفی، مرکب از عده‌ای از فضلا مبادرت کردند و از دو سال و نیم پیش در آن انجمن، بنابراین بود که حضرت معظم له در خلال هفته قسمت‌هایی تهیه می‌کردند و در جلسات انجمن - که در هفته دو شب به آن اختصاص داده شده بود - قرائت می‌شد و هر کسی هر نظری داشت اظهار می‌کرد. و این جانب نیز تا یک سال و نیم پیش که در قم بودم افتخار شرکت در آن انجمن را داشتم و هنوز هم آن انجمن ادامه دارد و تاکنون چهارده مقاله فلسفی که چهارتای آن‌ها از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد، نگارش یافته.

این روشی که حضرت معظم له آغاز کرده‌اند، یک اقدام اساسی است و فلسفه را در ایران وارد مرحله جدیدی می‌کند. محصلین فلسفه سابقاً اطلاعاتشان منحصر بود به آنچه در کتاب‌های معمولی تدریسی خوانده بودند، ولی با آن که چند سالی بیش، از اقدامات حضرت معظم له نمی‌گذرد، بسیاری از محصلین حوزه علمیّه قم هستند که اطلاعات فلسفی نسبتاً جامعی دارند و مخصوصاً به مطالب و تئوری‌های فلسفه مادی زیاد آشنا هستند و راه‌های مغلطه آن را به خوبی دریافته‌اند.

از ابتدای تنظیم این مقالات، علاقه‌مندان زیادی از روی آن‌ها نسخه برمی‌داشتند و حتی بعضی

از اهل علم خارج از حوزه قم نیز که از موضوع آگاه شده بودند نسخه‌هایی تهیه می‌کردند و این مقالات دست به دست می‌گشت تا آن که در حدود یک سال و نیم پیش عده‌ای از علاقه‌مندان تقاضا کردند که این مقالات از همین حالا چاپ شود تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و ضمناً متذکر شدند که با آن که به زبان فارسی نوشته شده و سعی شده است حتی الامکان ساده باشد، برای فهم عمومی ثقیل است و احتیاج به توضیحاتی دارد، لهذا خوب است از این لحاظ تجدید نظری بشود. مقارن این احوال، مقدرات، این جانب را پس از پانزده سال اقامت و اشتغال علمی در حوزه قم به تهران کشانید. حضرت معظم له به واسطه کثرت مشاغل تدریسی و تألیفی فقهی و اصولی و تفسیری و فلسفی، این کار را به عهده این جانب گذاشتند و اینجانب نیز چند ماه وقت خود را تا حدی که سایر مشاغل اجازه می‌داد صرف این کار کردم و به توضیح بعضی قسمت‌ها و اضافه کردن بعضی قسمت‌ها - در مواردی که به نظر خودم لزوم آن‌ها را استنباط کردم - به ضمانت شخص خودم پرداختم و بالأخره به همین صورتی در آمد که ملاحظه می‌فرمایید. این جانب تا کنون به نوشتن پاورقی برای چهار مقاله از این سلسله مقالات توفیق یافته‌ام که با خود آن چهار مقاله به عنوان جلد اول کتاب از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد. و همان طوری که ملاحظه می‌فرمایید مقاله اول، در معرفی فلسفه است (فلسفه چیست؟) و سه مقاله دیگر، در مسائل مربوط به علم (ادراک) است که یکی به عنوان «رنالیسم و ایدئالیسم» و دیگری به عنوان «علم و ادراک» و سومی تحت عنوان «ارزش معلومات» نگارش یافته. سایر مقالاتی که تا کنون از طرف مؤلف تنظیم شده از این قرار است:

مقاله پنجم: پیدایش کثرت در علم؛

مقاله ششم: ادراکات اعتباریه؛

مقاله هفتم: مباحث وجود؛

مقاله هشتم: امکان و وجوب، جبر و اختیار؛

مقاله نهم: علت و معلول؛

مقاله دهم: امکان و فعلیت، حرکت و زمان؛

مقاله یازدهم: حدود و قدم، تقدم، تأخر، معیت؛

مقاله دوازدهم: وحدت و کثرت؛

مقاله سیزدهم: مهیت، جوهر و عرض؛

مقاله چهاردهم: خدای جهان و جهان (الهیات).

در ضمن این فصول و مقالات، آرای بسیاری از دانشمندان قدیم و جدید، چه الهی و چه مادی،

مورد بحث و انتقاد قرار گرفته و به علت خاصی که بعداً گفته خواهد شد به مادیت جدید (ماتریالیسم دیالکتیک) بیشتر توجه شده و سعی شده است که تمام انحرافات این مکتب به طور وضوح نمایانده شود.

از زمان‌های قدیم آرا و عقاید مادی مربوط به نفی علت اولی یا نفی غایت یا نفی تجرد روح در کتب فلسفه مطرح می‌شود، ولی چیزی که به حسب تاریخ مسلم است این است که در میان پیشینیان، هیچ‌گاه یک مکتب مشخص مادی که به کلی منکر ماوراء الطبیعه باشد و وجود را مساوی ماده بداند، پدید نیامده است و از زمان‌های بسیار قدیم که بحث‌های فلسفی وجود داشته گفتگو از عالمی ماورای عالم طبیعت در میان بوده و البته تردیدی نیست که این بحث‌ها ابتدا بسیار بسیط و ساده بوده، بعدها به تدریج منطقی‌تر و برهانی‌تر شده و توسعهٔ بیشتری پیدا کرده به طوری که از کلماتی که قدما نقل کرده‌اند بر می‌آید، نخستین بحث‌های فلسفی را که صورت مکتب فلسفی به خود گرفته، «هرمس»^۱ حکیم تنظیم نموده و عده‌ای از فلاسفه، که «هرامسه» خوانده می‌شوند، در مکتب او تعلیم و تربیت یافته‌اند و چنان که از کتاب «علل» منسوب به بلیناس^۲ بر می‌آید، در آن عهد، فلسفه به نام علل اشیا نامیده می‌شده؛ پیروان این مکتب به وجود عالمی ماورای عالم طبیعت قائل بوده‌اند.

پس از این دوره، نظرهای فلسفی گوناگونی از «ملطین» داریم؛ دورهٔ ملطین رامی توان دورهٔ دوم تکامل فلسفه نامید. در این دوره نیز مطابق نقل‌های تاریخی قدیم و جدید و آنچه در کتب فلسفه از عقاید و آرای آن‌ها نقل شده، گفتگو از عالمی ماورای عالم طبیعت در میان بوده، هم چنین یونانیین معاصر ملطین یا متأخر از آن‌ها تا زمان سقراط.

آنچه هم از فلاسفه هند و چین که معاصر ملطین (قرن ششم قبل از میلاد) یا قبل از آن‌ها بوده‌اند نقل شده است، تقریباً همین‌طور است. بالأخره در میان پیشینیان یک مکتب مشخص فلسفی که دارای پیروانی بوده باشد و به کلی منکر ماوراء الطبیعه بوده باشد، نمی‌توان پیدا کرد. افراد مادی و دهری که در غالب زمان‌ها بوده‌اند، غالباً کسانی هستند که در حال حیرت و تردید بوده‌اند و مدعی بوده‌اند که ادله الهیون آن‌ها را قانع نکرده است.

علی‌هذا، برای فلسفهٔ مادی نمی‌توان یک سابقهٔ تاریخی پیدا کرد و تنها در قرن هیجدهم و نوزدهم بود که در اروپا فلسفهٔ مادی به عللی - که عن قریب خواهیم گفت - سرو صدایی راه انداخت و قیافهٔ یک مکتب فلسفی به خود گرفت و در مقابل سایر مکاتب عرض اندام و اظهار قدرت نمود؛ هر چند طولی نکشید که در قرن بیستم با شکست شدید مواجه شد و

1. Hermes.

2. Baginas.

جلال و جبروت خود را از دست داد. پس در حقیقت تاریخچه حقیقی فلسفه مادی از قرن هیجدهم شروع می‌شود.

ولی مادیین، خودشان سعی دارند که مکتب مادی را دارای یک سابقه ممتد تاریخی و جمیع دانشمندان بزرگ دنیا را مادی جلوه دهند. جلوداران پیش روی علوم را مادی و مادیین را جلوداران پیشروی علوم معرفی کنند تا جایی که گاهی درباره ارسطو می‌گویند: «بین ماتریالیسم و ایدئالیسم در نوسان بوده». و گاهی در نوشته‌های خود، ابن سینا را نیز «ماتریالیست» می‌خوانند!

مادیین در نشریات خود، تمام فلاسفه یونان از زمان ثالیس^۱ ملطی تا زمان سقراط را مادی می‌خوانند. بخنر^۲ آلمانی، مادی معروف قرن نوزدهم در مقاله پنجم از شرحی که بر نظریه داروین نوشته است و دکتر شبلی شمیل آن را به عربی ترجمه کرده است، بسیاری از فلاسفه از قبیل انکسیماندر^۳ (انکسیمندروس) و اناکسیمین^۴ (انکسیمانوس) و اکزینوفان^۵ (اکسینوفانوس) و هراکلیت^۶ (هرقلیطوس) و برمانید^۷ (برمانیدس) و امپیدوکل^۸ (انباذقلس) و دیموکریت^۹ (دیمقراطیس) را به این عنوان نام می‌برد.

ولی حقیقت این است که هیچ یک از این دانشمندان را نمی‌توان مادی به معنای منکر ماوراءالطبیعه خواند، هر چند این جماعت را در اصطلاح تاریخ فلسفه، طبیعیون یا مادیون می‌خوانند - در مقابل ریاضیون «فیثاغورسیان» که اصل عالم را عدد می‌دانستند و در مقابل سوفسطاییان که منکر وجود عالم خارج بودند - به اعتبار این که به یک ماده و اصل اولی در طبیعت قائل بوده‌اند؛ مثلاً ثالیس، ماده المواد را آب و انکسیمندروس، هیولای مبهمه و انکسیمین، هوا و هرقلیطوس، آتش و انباذقلس، عناصر چهارگانه و دیمقراطیس، ذرات کوچک غیر قابل تقسیم می‌داند و همه این دانشمندان حوادث طبیعت را با علل طبیعی توجیه می‌کردند، ولی هیچ‌گونه دلیلی در دست نیست که این دانشمندان منکر ماوراءالطبیعه بوده‌اند. افلاطون و ارسطو

1. Thales.

2. Buchner.

3. Anaximander.

4. Anaximenes.

5. Xenophanes.

6. Heraclitus.

7. Parmenides.

8. Empedocles.

9. Democritus.

در نوشته‌های خود از این اشخاص خیلی نام برده‌اند، ولی هرگز آن‌ها را منکر ماوراءالطبیعه نخوانده‌اند.

آنچه مادیین و بعضی از نویسندگان دیگر به آن استناد می‌کنند، که در بالا نقل کردیم، ارتباطی به نفی ماوراءالطبیعه ندارد و اگر بنا شود تمام کسانی که به ماده‌ی اولی قائل بوده‌اند و حوادث طبیعت را با علل طبیعی توجیه می‌کرده‌اند مادی بدانیم، باید تمام الهیون از قبیل سقراط و افلاطون و ارسطو و فارابی و ابن سینا و صدرالم‌تألهین و دکارت بلکه تمام پیغمبران و پیشوایان مذاهب را مادی بدانیم.

و به علاوه در کتب فلسفه، آرای از قدمای یونان در موضوعات ماوراءالطبیعه نقل می‌شود که کشف می‌کند آنان رسماً الهی بوده‌اند؛ مثل عقیده‌ی ثالیس و عقیده‌ی انکسیمانوس در باب علم باری.

و عجب این است که خود بخیر چیزهایی نقل می‌کند که بر خلاف مدعای خودش است؛ مثلاً درباره‌ی هرقلیطوس می‌گوید: «نفس انسان به عقیده‌ی هرقلیطوس، شعله‌ی آتشی است که از ازلیت الهی برخاسته است».

انباذقلس را با آن که پدر اوّل «داروینیس» می‌خواند و اعتراف می‌کند که نظریه‌ی تطور و تنازع بقا را اولین بار او به خوبی بیان کرده، درباره‌اش می‌گوید: «وی معتقد به مفارقت نفس نیز هست و منتسب می‌کند این جهت را به یک غایت معنوی که نفس رجوع می‌کند در آن غایت به سوی حالت اولی از راحت و شوق و حبّ». فقط چیزی که ممکن است گفته شود این است که دانشمندان قبل از سقراط غالباً تحت تأثیر محیط، یک نوع معتقدات شرک‌آمیزی در مورد الهه و ارباب انواع داشته‌اند.

بخیر از هرقلیطوس نقل می‌کند که، «اصل عالم، آتش است که گاهی در حال اشتعال است و گاهی فرو می‌نشیند و این یک بازی است که ژوپیترا^۱ (یکی از خدایان) همواره با خود می‌کند». البته تردیدی نیست که کلمات این دانشمندان خالی از رمز نیست و نمی‌توان به مقصود حقیقی حمل نمود.

صدرالم‌تألهین در اواخر جلد دوم اسفار کلماتی از ثالیس و انکسیمانوس و آناکساگوراس^۲ و انباذقلس و افلاطون و ارسطو و ذیمقراطیس و ابیقورس (اپیکور)^۳ و عده‌ی دیگر نقل می‌کند و

1. Jupiter.

2. Anaxagoras.

3. Epicur.

مدعی است که کلمات پیشینیان مشتمل بر رموز و لغزها بوده و ناقلین، مقصود حقیقی را درک نکرده‌اند و خود، مشارالیه کلمات آن‌ها را به مدعای خود در مسئله حرکت جوهریه و حدوث عالم تأویل می‌کند.

ادله‌هایی که معمولاً بر مادی بودن عده‌ای از قدما یا متأخرین اقامه می‌شود، مطالبی است که ارتباطی با این مسئله ندارد؛ از قبیل «اعتقاد به ماده المواد و ماده اصلی» یا «تعلیل حوادث طبیعت به علل طبیعی» یا اعتقاد به این که «نظام هستی یک نظام وجوبی و ضروری است» یا اعتقاد به این که «هیچ شیء از لاشیء به وجود نمی‌آید» و یا اهمیت دادن به منطق تجربی در تحقیق مسائل طبیعت و امثال این‌ها.

مادیین در اثر عدم تعمق در مسائل الهی، پیش خود گمان می‌کنند که مسائل بالا، منافی با اعتقاد به عالمی ماورای عالم طبیعت است و از این رو هر کسی که تفوه به یکی از مسائل فوق کرده است، او را در جرگه مادیین به شمار آورده‌اند و با این که خود آن اشخاص تصریح می‌کنند به خلاف، باز مادیین دست بردار نیستند. بعضی از غیر مادیین، از نویسندگان تواریخ فلسفه و نویسندگان «انسیکلوپدی»^۱ها نیز همین اشتباه را کرده‌اند.

ما در مسئله «حدوث و قدم» و مسئله «علت و معلول» راه این اشتباه را بیان خواهیم کرد. تنها چیزی که مسلم است این است که در میان قدما عده‌ای بوده‌اند که تجرد روح و بقای بعد از موت را انکار داشته‌اند؛ دیمقراطیس و اپیکور و پیروانشان را صاحب این عقیده می‌دانند. از قرن شانزدهم به بعد در اروپا نیز نظریه عدم بقای نفس بعد از موت، پیروانی پیدا کرد. گویند: اولین بار در سال ۱۵۱۶ بطرس بومبوناتیوس کتابی در رد ارسطو در باب تجرد روح نوشت. به تدریج این عقیده شایع شد و پیروانی پیدا کرد و بسیاری از رساله‌ها در این موضوع نگارش یافت.

مطابق آنچه بخنر در مقاله ششم کتاب خود می‌گوید، همین بومبوناتیوس در عین حال به شدت پیرو تعلیمات مسیح بود و از آن حمایت می‌کرد. وی می‌گوید: تا نیمه قرن هفدهم همه همین‌طور بودند و شاید علت، ترس یا رسوخی بود که ایمان در دل‌ها داشت. مطابق نقل بخنر فقط در قرن هیجدهم بوده که عده‌ای رسماً منکر خدا شده‌اند.

بارون هولباخ^۲ در ۱۷۷۰ کتابی به نام «نظام طبیعت» نوشت و رسماً وجود خدا و دین را انکار کرد. در قرن هیجدهم عده‌ای در فرانسه به تألیف دایرة المعارفی پرداختند و بعضی از

1. Encyclopaedia (دایرة المعارف).

2. Holbach.

نویسندگان بزرگ آن‌ها؛ مانند هولباخ و دیدرو^۱ و دالامبر^۲ مادی بودند، ولی دالامبر بیشتر اظهار تحیر و تردید می‌کرد. «بخنر» می‌گوید: دالامبر بارها تصریح کرده که در مسائل ماوراءالطبیعه «نمی‌دانم» بهترین راه‌ها است. از «دیدرو» نیز گفتاری نقل شده است که آخر الامر تردید و تحیر وی را می‌رساند.

در قرن نوزدهم فلسفه مادی، طرفداران بیشتری پیدا کرد و در نیمه دوم این قرن بود (۱۸۵۹) که نظریه داروین مربوط به «تبدل انواع» منتشر شد و مادیین آن را بهترین وسیله پیشرفت فلسفه مادی تلقی کردند. داروین شخصاً در عقاید خود مادی نبود، فقط از جنبه «بیولوژی» (علم الحیات) فرضیه خویش را بیان کرد؛ ولی مادیین عصر وی از آن نظریه به نفع فلسفه مادی استفاده نمودند.

دکتر شبلی شمیل، مادی معروف که ابتدا شرح بخنر را بر نظریه داروین به عربی ترجمه کرد و بعد خود قسمت‌های مختلفی به آن افزود و مجموعه‌ای به نام فلسفه الشئ و الارتقاء منتشر ساخت. در دیباچه این کتاب اعتراف می‌کند که داروین فقط از جنبه علمی (نه فلسفی) نظریه تطوّر را، که اختصاص به موجودات زنده دارد، بیان کرد و بعد عده‌ای از طرفداران فلسفه مادی از قبیل: هکسلی^۳ و بخنر آن را سند مادیت و فلسفه مادی قرار دادند. در صفحه شانزده همان کتاب می‌گوید: «عجب‌تر این است که با آن که داروین واضع اساسی این مذهب است جمیع نتایجی که می‌بایست بگیرد، نگرفته است».

در مقاله اول شرح بخنر (ترجمه عربی) این جمله را از خود داروین نقل می‌کند: «مطابق آنچه تاکنون بر من کشف شده تمام موجودات زنده‌ای که در روی زمین پیدا شده، همه از یک اصل منشعب شده‌اند و اولین موجود زنده‌ای که در روی زمین پدید آمده است، خالق، روح حیات را در او دمیده است».

در نیمه دوم قرن نوزدهم علاوه بر جریان «داروینیسم» که بازار فلسفه مادی را رونق داد، جریان خاص دیگری نیز پیدا شد که شکل و قیافه دیگری به مادیت داد و مکتب جدیدی به وجود آورد به نام «ماتریالیسم دیالکتیک». به وجود آورنده این مکتب، دو شخصیت معروف هستند به نام کارل مارکس^۴ (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸) و فردریک انگلس^۵ (۱۸۹۰ - ۱۸۲۰) که بیش از

1. Didero.

2. D'Alembert.

3. Huxley.

4. Karl Marx.

5. F. Engels.

هر چیز دارای افکار انقلابی و احساسات تند اجتماعی بودند. از مشخصات این مکتب یکی این است که از منطق مخصوص «دیالکتیک» پیروی می‌کند.

کارل مارکس که پایه‌گذار اصلی ماتریالیسم دیالکتیک به شمار می‌رود، برای مدت کوتاهی شاگرد هگل،^۱ فیلسوف بزرگ آلمان بوده و منطق دیالکتیک را از او آموخته است. هگل در افکار فلسفی خود، مادی نبود، ولی کارل مارکس فلسفه مادی را پسندید و آن را بر منطق دیالکتیک که از استاد آموخته بود، استوار کرد و از این جا ماتریالیسم دیالکتیک به وجود آمد. یکی دیگر از مشخصات آن این است که بر خلاف سایر سیستم‌های فلسفی که تاکنون در دنیا پدید آمده است مقصود و هدف اصلی، تحقیق در مسائل بغرنج فلسفی نیست، بلکه مقصود اصلی، یافتن مبنا برای ایده‌ها و افکار مخصوص اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است.

پرچم‌داران این مکتب به جای آن که عمر خود را مانند سایر فلاسفه و دانشمندان صرف تفکر و تحقیق در مسائل پیچیده و بغرنج علمی یا فلسفی بکنند، صرف مبارزات حزبی و سیاسی کرده‌اند. و مطابق آنچه در مجله «انترناسیونالیست» که از طرف پیروان این مکتب در ایران در سنه ۱۳۲۵ منتشر می‌شد مسطور است، کارل مارکس از سن ۲۴ سالگی که تز دکترای خود را گذراند، وارد مبارزات سیاسی شد و تا سن ۳۱ سالگی که از پاریس تبعید گردید و به لندن عزیمت کرد، دائماً در مبارزه و کشمکش و دچار مزاحمت‌ها و تبعیدها بود؛ گاهی در آلمان و گاهی در پاریس و گاهی در بروکسل به سر می‌برد و در خلال این کشمکش‌ها بود که از طرف اتحادیه کمونیست‌ها در بروکسل مأمور تهیه و تدوین برنامه حزب کمونیست گردید و کتاب مانیفست^۲ را که به قول لنین مظهر ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک و مظهر تئوری مربوط به مبارزه طبقاتی و آموزش‌های اجتماعی و اقتصادی مکتب مارکس است، به وجود آورد.

مارکس از سال ۱۸۵۱ به بعد در لندن که تا آخر عمر در آن‌جا به سر برد، در عین سرگرمی به مبارزات اجتماعی، اوقات خویش را صرف نگارش «کاپیتال»^۳ که به قول آن مجله، اساس نظریات اقتصادی و پایه تئوری‌های اجتماعی و سیاسی مکتب مارکس می‌باشد، نمود. مطابق مسطورات آن مجله، انگلس از ۱۸ سالگی مدرسه را ترک گفت و در ۲۱ سالگی به برلن رفت و در ارتش اسم نویسی نمود و در ضمن انجام امور دولتی، در کنفرانس‌های اونیورسیتته

1. Hegel.

2. Mani fest.

3. Capital.

برلن نیز شرکت می‌کرد و در این شهر با جناح چپ مکتب هگل تماس گرفت. در ۲۴ سالگی در پاریس برای اولین بار با مارکس برخورد نمود و از آن‌جا مبارزهٔ دسته جمعی آن‌ها آغاز گردید. بعد از این جریان، پیشرفت فلسفهٔ مادی تابع پیشرفت مرام حزبی بود و هر اندازه که حزب کمونیست در دنیا نفوذ پیدا کرده فلسفهٔ مادی جدید را، که به عنوان ماتریالیسم دیالکتیک معروف است، با خود برده است.

به همین مناسبت در سال‌های اخیر در کشور ما نیز کتب و رسالات و مقالات زیادی تحت عنوان ماتریالیسم دیالکتیک منتشر شده. این نشریات به واسطهٔ بستگی با کانون‌های حزبی، از نوع تبلیغاتی که در نشریات حزبی (نه نشریات علمی و فلسفی) از آن‌ها استفاده می‌شود، استفاده کرده است. در نشریات حزبی چون هدف اصلی، هموار کردن جاده‌های سیاسی و از بین بردن جمیع موانع و سدها است، توسل به هر وسیله جایز است، زیرا طبق اصول حزبی «هدف، وسیله را مباح می‌کند». اصول حزبی مقید نیست حقایق را چنان که هست جلوه بدهد، بلکه مقید است آن‌طوری جلوه بدهد که وصول به هدف را ممکن سازد ولی در آثار علمی و فلسفی معمولاً چون غرض اصلی، اقناع حس حقیقت جویی است، از روش فوق احتراز می‌شود.

مادیین قرون جدید به‌طور کلی این تصور برایشان پیدا شده است که علوم حسی و تجربی به سود مادیت پیش می‌رود، ولی طرف‌داران ماتریالیسم دیالکتیک چنان راه اغراق و مبالغه را پیش می‌گیرند که مادی‌گری را ثمرهٔ مستقیم و خاصیت لاینفک علوم معرفی می‌کنند و حتی از این‌که خود دانشمندان و پدید آورندگان این علوم مادی نبوده‌اند تعجب می‌کنند. طرف‌داران این مکتب صریحاً ادعا می‌کنند که یا باید تابع حکمت الهی شد و وجود خدا را قبول کرد و منکر جمیع علوم و وجود صناعات و اختراعات شد و یا باید این‌ها را قبول کرد و پشت پا به حکمت الهی زد.

کم‌ترین فایده‌ای که ممکن است یک خواننده با ذوق از مطالعهٔ این کتاب ببرد این است که به خوبی درک می‌کند ماتریالیسم دیالکتیک علی‌رغم ادعای طرف‌دارانش ارتباطی با علوم ندارد و تمام اصول آن، یک نوع تحریفات و استنباطات شخصی است که عده‌ای به سلیقهٔ خود کرده‌اند. مهم‌ترین دلیلی که این اشخاص در تبلیغات خود می‌آورند این است که، در قرون جدید، مقارن با پیدایش علوم حسی و تجربی، فلسفهٔ مادی اروپا رونق گرفت، ولی حقیقت امر این است که تجدد علمی اخیر اروپا در اثر تکان سختی که به افکار داد و مسلمات چند هزار سالهٔ بشر را در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشنگی فکری عجیبی ایجاد کرد.

هر چند این تحول در مورد مسائل حسی یا حدسی بود، ولی قهراً افکار را در مورد مسائل

تعقلی و نظری و همچنین در مورد مسائل دینی نیز مردد و متزلزل ساخت و همین امر موجب شد که مکاتب فلسفی گوناگون و ضد و نقیضی در اروپا پدید آمد و هر دسته‌ای راهی را پیش گرفتند و از آن جمله گروهی مادی شدند.

و همچنان که می‌دانیم بازار سوفسطاگری نیز پس از دو هزار سال سردی و بی‌رونقی، دو مرتبه رواج زاید الوصفی پیدا کرد و اگر پیدایش مکاتبی که مقارن ظهور علوم جدید پدید آمده‌اند دلیل بر ارتباط صحیح و معقول آن مکاتب با آن علوم بوده باشد، پس می‌بایست «سوفیسم»^۱ و ایدئالیسم^۲ را نیز ثمره مستقیم و خاصیت لاینفک علوم جدید بدانیم؛ ولی پیدایش مکاتب گوناگون در اروپا یک علت عمده دیگر نیز دارد و آن نبودن یک مکتب فلسفی تعقلی قوی و نیرومند است که بتواند با علوم سازگار باشد و مخصوصاً وجود یک سلسله عقاید سخیف به نام حکمت الهی در اروپا بیش از اندازه میدان را برای فلسفه مادی باز کرد. شما اگر به کتب مادی مراجعه کنید به خوبی می‌بینید که این‌ها چه سنخ عقایدی را مورد حمله شدید قرار می‌دهند، حتی آن که یک عده از دانشمندان جدید اروپا که نظریه الهی داشته‌اند، از محتویات آن حکمت الهی نالیده‌اند.

دانشمند الهی و ستاره شناس معروف، فلاماریون^۳ در کتاب «خدا در طبیعت» می‌گوید: «یک ناظر دقیق و حقیقت بین، امروزه می‌تواند در جامعه صاحب فکر انسانی، دو تمایل مختلف را مشاهده نماید که هر یک دسته‌ای را به طرف خود کشانده و بر سر آن مسلط گردیده‌اند؛ از یک طرف علمای علم شیمی در لابراتوارهای خود به تحقیق فعل و انفعالات مواد شیمیایی و قسمت‌های مادی علوم جدید پرداخته و ترکیبات جوهریه اجسام را استخراج نموده و صراحتاً اظهار می‌دارند که در این ترکیبات مستخرجه از عملیات شیمیایی، ابداً حضور و وجود خدا را نمی‌توان مشاهده و ادراک کرد و از طرف دیگر حکمای الهی در میان یک توده کتب قدیمه و نسخه‌های خطی که از گرد و غبار پوشیده شده‌اند نشسته و در حالتی که لا ینقطع، با کمال شوق و رغبت به کنجکاوی و تفتیش محتویات آن کتب و بحث و تحقیق و ترجمه و استنساخ و نقل و استعلام یک سلسله آیات مذهبی و احادیث مختلفه بوده و به عقیده خود با رفائیل فرشته هم‌صدا گردیده‌اند، اظهار می‌کنند که از مردمک چشم چپ تا مردمک چشم راست پدر جاودانی، شش هزار فرسنگ است».

1. Sophism.

2. Idealism.

3. Flammarion.

از کتاب مجموعه لاهوتیه قدیس «توماس اکوینی»^۱ که او را بزرگ‌ترین حکیم قرون وسطی، و مظهر کامل حکمت اسکولاستیک^۲ خوانده‌اند و کتب او نزدیک چهار صد سال، فلسفه رسمی حوزه‌های علمی و دیناتی اروپا بوده، نقل شده که قسمتی را به این بحث اختصاص داده است: «آیا چند فرشته ممکن است در نوک سوزن جا بگیرد؟».

دکتر شبلی شمیل در جلد دوم مجموعه فلسفه النشوء و الارتقاء در مقاله‌ای که تحت عنوان «القرآن و العمران» نگاشته، می‌گوید: «فلسفه در میان مسلمین در اولین برخورد، محو و نابود گشت و جمیع مباحث آن به استثنای مباحث مربوط به لاهوت مسیحی، تحریم شد». در دوره جدید، حکمای الهی بزرگی از قبیل دکارت و پیروانش پیدا شدند، ولی این دانشمندان موفق نشدند که یک فلسفه الهی قوی و قانع کننده‌ای به وجود آورند. مسلماً اگر حکمت الهی همان پیشرفتی که در میان مسلمین کرد در اروپا کرده بود، این همه رشته‌های فلسفی متشتت و متفرق به وجود نمی‌آمد؛ نه میدان برای خیال بافی سوفسطاییان باز می‌شد و نه برای اظهارات نخوت و غرور مادیین و بالآخره نه ایدئالیسم به وجود می‌آمد و نه ماتریالیسم.

در این کتاب، سعی شده است که تمام انحرافات ماتریالیسم دیالکتیک به‌طور واضح نمایانده شود. البته ممکن است افرادی که شخصاً بی‌پایگی این فلسفه را دریافته‌اند به ما اعتراض کنند که بیش از حد لزوم به نقد و ایراد مسائل این فلسفه پرداخته‌ایم، ولی ما متذکر می‌شویم که در این جهت، ارزش فلسفی و منطقی آن را در نظر نگرفته‌ایم، بلکه از لحاظ این که نشریات مربوط به ماتریالیسم دیالکتیک بیش از اندازه در کشور ما منتشر شده و افکار عده نسبتاً زیادی از جوانان را به خود متوجه ساخته و شاید عده‌ای باشند که واقعاً باور کرده باشند که ماتریالیسم دیالکتیک عالی‌ترین سیستم فلسفی جهان و ثمره مستقیم علوم و خاصیت لاینفک آن‌ها است و دوره حکمت الهی سپری شده است، لازم بود که تمام محتویات فلسفی و منطقی این رسالات، تجزیه و تحلیل شود تا ارزش واقعی آن به خوبی واضح گردد.

ما در پاورقی‌ها آن‌جا که آرا و عقاید مادیین را تقریر می‌کنیم، بیشتر به نوشته‌های دکتر ارانی استناد می‌کنیم. دکتر ارانی به اعتراف خود پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک از بهترین دانشمندان این مکتب است. در سر مقاله شماره بهمن ماه ۱۳۵۷ مجله مردم (نشریه تئوریک حزب توده ایران) می‌نویسد: «ارانی از لحاظ وسعت معلومات و جامعیت علمی، بی‌نظیر است». دکتر ارانی علاوه بر مقالاتی که در مجله دنیا منتشر کرده و بعد از مرگش طرفدارانش به

1. Thomas Aquinas.

2. Scholastic.

صورت جزوه‌های مستقل، بارها چاپ و انتشار داده‌اند؛ مثل جزوه ماتریالیسم دیالکتیک و جزوه عرفان و اصول مادی و غیر این‌ها، کتاب‌های مستقل نیز تألیف کرده است که شاید مهم‌تر از همه پسیکولوژی است. با آن که تقریباً پانزده سال از مرگ دکتر ارانی می‌گذرد، هنوز طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک در ایران نتوانسته‌اند بهتر از او بنویسند. دکتر ارانی در اثر آشنایی به زبان و ادبیات فارسی و آشنایی فی الجمله به زبان عربی، ماتریالیسم دیالکتیک را سر و صورتی بهتر از آنچه مارکس و انگلس و لنین و غیرهم داده بودند، داده است و از این جهت کتاب‌های فلسفی وی بر کتاب‌های فلسفی پیشینیانش برتری دارد. به این مناسبت است که با وجود بسیاری از تألیفات و ترجمه‌ها در این زمینه، ما بیشتر، گفتار دکتر ارانی را سند قرار دادیم.

تهران، اسفند ماه ۱۳۳۲ شمسی، مرتضی مطهری